

# تاریخ فلاسفه اسلام

مرتضی مدرس چهاردهی

موسئی نیست که دعوی انا الحق شنود  
ورنه این داعیه اندر شجری نیست که نیست

\*\*\*

آتش آن نیست که دروادی ایمن زده اند  
آتش آن است که اندر دل درویشان است  
(اسرار)

\*\*\*

بنا بنوشته اعتماد السلطنه داسرار، کتابخانه  
نداشت و کتاب ایشان منحصر بچند جلد کتاب بوده  
قلمدانی که با آن چندین هزار بیت تصنیف نموده و  
حل معضلات و مبهمات حکمت و عرفان نموده بود  
موجود بود و نگارنده بزیارت آن فایز شد این  
قلمدان کار اصفهان و ممتش زرد رنگ و زینت رویش  
کل و بوته بود و مدت چهل و پنج سال این قلمدان  
را در کار داشتند از نقش قلمدان فقط در دو طرف  
آن چیزی باقی بود نصف بالای غلاف قلمدان  
شکسته و روی خزانه که جای دوات است چیزی نبود دوات قلمدان برنجی  
و هنوز مرکبی که با آن می نوشته اند در آن دوات بحالت خشکی باقی است  
عینک اسرار : عینک آن را زیارت نمودم بموضعی که بدماغ  
میگذارند و بسر دوشاخ آن که به پشت گوش قرار می گیرد پارچه کبود کرباسی

## اسرار سبزواری و فلسفه او

۱۲۱۲-۱۲۸۹

ه-ق

« ۸ »

بدست خود بسته بودند که سردی آهن در زمستان به پشت گوش و روی دماغ اذیت نکند. نمره این عینک شش است و پانزده سال آن بزرگوار به امداد آن خوانده و نوشته اند. باعجز و درخواست و خواهش زیاد از دویس عالی گوهران جنابان آقا محمد اسمعیل و آقا عبدالقیوم آن عینک را گرفتیم که اسباب شرافت و افتخار و بمنزله دیده بصیرت و چشم عبرت بین این بنده ضعیف البصر باشد و از آن دو خلف باشرف جناب آقا عبدالقیوم شرح ذیل را نگاشت و مهر کرده و جناب آقا محمد اسمعیل هم به خاتم شریف خود مختوم داشته و امضاء کرده اند که این همان عینک مبارک است و اینک آن عینک در نزد نگارنده موجود است و گرامی تر از هزار جمبه لثالی منضود است.

صورت شرحی که جناب آقا عبدالقیوم نوشته اند .

یوم جمعه یازدهم ذی القعدة سنه ۱۳۰۰ هزار و سیصد که موکب مسعود ناصرالدین شاه از مشهد مقدس مراجعت می فرمودند محمد حسن خان صنیع الدوله بخانه ما آمد و عینک مرحوم خلدآشیان رضوان مکان حاجی ابوی اعلی الله مقامه را که مدت پانزده سال آن مرحوم استعمال می فرمودند به محمد حسن خان صنیع الدوله هدیه کردیم انتهى .

**عینک اسرار در کتابخانه ملی ملک :**

در کتابخانه ملی ملک در تهران قطعه ای است بسیار نفیس و مذهب که میگویند عینک حاج مسلاهادی سبزواری بر آن نصب شده است ، در ذیل آن عین نامه دویس حاجی و تصدیق آن بخط اعتماد السلطنه نوشته شده . تصویر از حکیم سبزواری بقلم آقای سهیلی خوانساری در آن قطعه قرار داده اند قطعه ذیل آن تصویر از شاعر باذوق و حال و هنرمند نامی معاصر سهیلی خوانساری در پایگاه آن نوشته شده و مطلع آن قطعه این است :

خردش مبین که هست بچشم خسرود بزرگ

از مردم بزرگ بود هر چه یادگار

در تهیه این قطعه گرانها از سهیلی خوانساری (که از بنیاد گذاران کتابخانه ملی ملک است) مرا گفت : پس از مرگ اعتماد السلطنه کتابخانه او را حراج

شادروان من «میرزا محمود کتابفروش خوانساری» شد کتا بهار يك بکتنا بخانه انتقال یافت آنگاه من خرد بودم و این عینک که دست مرور زمان از اعتبار آن کاسته بود بمن سپرده شد و من هم چون گوهر گرانبها پیوسته در سرای خود داشتم چون سالی بر آمد و بمقام ایسن عینک بیش از پیش آگام شدم آن را نظمی نوین داده و بتذهیب درقابی بیاراستم و قطعه‌ای نیز در پایگاه این عینک سروده و در ذیل خطوط دوپسراجی و اعتمادالسلطنه را مرقوم نمودم، و تصویر آن جناب که رقم من بود نیز زینت بخش آن صفحه نمودم در سال هزار و سیصد و پنجاه و شش هجری قمری، و برای آنکه از حوادث مصون ماند آن را بکتنا بخانه ملی ملک تقدیم کرد و اکنون در آنجاست.

### راه روزی حکیم سبزواری : يك روز از قنات عمید آباد داشتند

و يك شبانه روز از قنات قصبه و باغی که در بیرون پشت ارك واقع بود سالی چهل تومان فایده و حاصل باغ بود و از قنات مذکوره نیز سی خروار غله و ده بار پنبه عاید می‌گردید و قسمتی از این بهره را باکمال قناعت صرف معاش خود می‌فرمود و بقیه را به فقرا و ایثار و انفاق میشد هر سال در دهه آخر ماه صفر سه شب روزه خوانی می‌کرد و يك روزه خوان کریمه الصوتی که در سبزوار بود دعوت مینمود و شبی پنج قران بروضه خوان میداد و نان و آب گوشت به فقرائی که شل و کور و عاجز بودند می‌خورانید و نفری يك قران نیز به آنان می‌بخشید و خمس و زکوة مال خود را هر سال بدست خود بسادات و ارباب استحقاق میرسانید و در این موقع خود جنس را وزن می‌کرد و نقد را خود می‌شمرد.

اختران پرتو مرآت دل انور ما

دل ما مظهر کل، کل همگی مظهر ما

خسرو ملک طریقت بحقیقت مائیم

کله از فقر بتارک زفنا افسر ما (۱)

### هفتاد و هشت سال و ارستگی :

هرگز بیش از يك زن حکیم در خانه نداشت، در تمام مدت عمر خود

سه‌زن گرفت ، نخستین زن وی که وفات یافت زن دیگر برگزید. در آن روزگار سیر وسلوک خود در کرمان که ده ماه در آنجا بود زنی از مردم کرمان بگرفت که تا سال ۱۳۰۰ تا سن شصت سالگی زنده بود و بیشتر فرزندان اسرار از زن کرمانی او بود :

ایزد بسرشت چون گل ما      مهر تو نهفت در دل ما  
از دیده بس که خون فشاندی      در خون دل است منزل ما  
ریش آن بزرگوار سیاه بود یعنی خضاب میکرد بعد از شصت سال دیگر  
بحال خود وسفید میگذاشتند .

پارسایان ریائی زهوا بنشینند      گریخاک در میخانه چوما بنشینند  
اسرار، تخلص شاعرانه او بود :

چون گاهی غرور لثالی حکمت و عرفان را برشته نظم می کشید اسرار تخلص

مینمود .

هر چه آن معبر هستی است بود معدن حسن

هر چه آن مظهر حسن است بود مصدر عشق

تساج اسرار علی قطب مدار عشق است

او بود دائره و مرکز و محور عشق است

### نظر مورخان عصر :

رضاقلی خان هدایت درباره حکیم سبزواری نوشته :

هو فخر المحققین وقدره الامکلمین الحاج میرزا هادی حفظه الله تعالی  
والدماجد آن جناب از علمای عهد و صاحب مکنت بوده بمکه معظمه رفته در  
مراجعت از راه دریا بشیراز رحلت یافته جناب مولانا تاعشره کامله از عمر  
خود در سبزوار میزیسته با اسرار جناب عالم عابد ملاحسین سبزواری که با  
والدش رفیق بوده بمشهد مقدس رضوی رفته به تحصیل کوشید بعد از ریاضیات  
شرعیه و تکمیل فقه و اصول و کلام و حکمت بشوق اقتباس حکمت اشراق بخدمت  
حکمای اصفهان رفته هشت سال در نزد مولانا اسمعیل اصفهانی و ملا علی انوری

تا این ایام که هزار و دویست و هفتاد و هشت است بیست و هشت سال است که در آنجا به تألیف و تصنیف و تدریس و تحقیق علوم الهیه مشغول و از عمر شریفش شصت و سه سال رفته شرح منظومه در حکمت و نبراس محفل التفیقه از طهارت تا انتهای حج . بامتن منظوم؛ هم چنین شرح جوشن کبیر و دعای صباح و منظومه در منطق بقدر سیصد بیت مرقوم فرموده اند. حواشی بسیار خاصه بر کتب صدرالدین شیرازی و غیره نگاشته رساله هدایت الطالبین و غزلیات نیز مرقوم فرموده اند صاحب کرامات و مقامات عالیه می باشند تیمناً به بعضی از غزلیات آن جناب می پردازم : (۱)

در خویشتن بدید عیان شاهد الست

هر کو درید پرده پندار خویش را

تا پر فشانیش نکند وقت قتل هم

بر بست بال مرغ گرفتار خویش را

\*\*\*

گر دل رندان شکستی ز اهدا آسان مگیر

جای حق باشد حذر فرما شکستن مشکل است

\*\*\*

نشد افسرده ز آب هفت دریا چه آتش بود اندر مجمر دل

\*\*\*

ایکه بانور خرد نور خدا می جوئی

خویش بین عکس نظر کن بکجامی بوئی

در کتاب المآثر والاثار چنین نوشته اند : وی در دوران این پادشاه

(ناصرالدین شاه قاجار) چنان است که صدرای شیرازی در عهد شاه عباس کبیر.

هر حکیم و متأله و عارف متصوف و مرتاض متشرع که در عصر ما هست انتسابش

باستان اوست و در این مائه گذشته حکمت و معقول را این مرد فرد همان طور

تأسیس کرد که شیخ مرتضی و انصاری، فقه و اصول را .

مردم از وی کرامات چند نقل می‌کنند در سفر اول موکب همایونی بخراسان، در سبزواری با این شهریار ملاقاتی حکیمانه کرد در دیباجه داسرار-الحکم، و در بعضی اشعار بسیرت این پادشاه اظهار اعتقاد نمود تصنیفات بسیار دارد که بعضی مکرر بطبع رسیده تفصیل زندگانی شخصی او در سفر ثانی بخراسان خود بلا واسطه از دوپسر دانشورش آقا محمد اسمعیل و آقا عبدالقیوم و از عیال کرمانیه اش که در وراء پرده نشسته بود و تقریر مینمود بشرح و در ترجمه سبزواری از مجلد ثالث مطلع الشمس گنجانیدم و در شعر اسرار تخلص میکرد (۱).

**نظر کیوان قزوینی:** کیوان قزوینی (۲) در کتاب «بهین سخن» نوشته است که: هیچکس اسباب قطبیت را مانند حاج ملاهادی نداشت از غلم حکمت و عرفان و زهد بی‌پایان که از راه علم دخلی ننموده و معاشش منحصر باجاره ملک مورد ویش بود و از مسلمیت نزد عالم و عامی که اگر ادعای نمود و لخر الناس طراسجدله، و امتیاز تاریخی او آن بود که با توفیر و تسهل اسباب ریاست ترک هر گونه ریاستی نمود حتی پیشنهادی نکرد و بهمانی نرفت و با رؤساء بلدش هم بزم نقد تا از آنان پیش افتد و در صدر نشینی و سفره چینی و مجموعه گذاردن و برداشتن و قلبیان و دعا کردن روضه خوان و دست بوسیدن عوام و رعوتی ظاهر سازه یک زندگانی ساده و بی‌آلایشی بی‌خودنمایی که امتیاز

۱- ص ۱۴۷ چاپ تهران.

۲- حاج شیخ عباس علی کیوان قزوینی مؤلف کتابهای کیوان نامه درد و جلد شرح رباعیات خیام با مقدمه شادروان اقبال آشتیانی و ترجمه و شرح دعای صباح تألیف حاج ملاهادی سبزواری و چهار جلد تفسیر قرآن بفارسی، کتاب اختلافیه و حج نامه بضمیمه نامه‌های شادروان محمد عبدالوهاب قزوینی و تقریظ رشید یاسمی چاپ تهران، کیوان، نامه‌ای بقزوینی نوشت و از ایشان تقاضا کرد که وصیتش را قبول کند! علامه قزوینی نامه مفصلی در پاسخ هم شهری خود نوشته که بسیار خواندنی است فتوکپی آن را نگارنده این سطور برای

برای خود قائل نشد و هیچ استفاده از توجهات کامله مردم بخودش ننمود و ثروتی نه اندوخت اولادش را متجملاً بار نیاورد و آنها را عادت برعینتی داد لذا شاگردانش در اتخاذ مسالك برای خود و در انتخاب اقطاب آزاد بودند (۱)

### نظر آقای جمال زاده :

داستان سرای نامی و نویسنده مشهور : معاصر آقای جمال زاده این سلسله مقالاتم را گویا خوانده و در مجله شریفه ارمغان چنین نوشته اند : و در همین اواخر در مجله دیگری « گویا : وحید » ، غزل دیگری از آن بزرگوار دیده شد که شادروان محمد قزوینی در حق آن سروده بوده است که هم ردیف غزل های حافظ است و برآستی که چنین بود . اما حالا باید از خود پرسیم در این صورت چرا اسرار در زمینه شعر و شاعری شهرت حافظ را پیدا نکرده است؟ شاید بتوان چنین جواب داد که اسرار بهمان سبک و طرز حافظ و در همان مباحث حکمتی و عرفانی شعر گفته و همان راه را پیموذده است بدون آنکه ابتکاری کرده باشد ولی با اینهمه برآستی که روح آدمی از خواندن غزل های آن عارف بزرگ و حکیم عالی مقام طراوت میگیرد و معطر می گردد (۲).

در حاشیه نوشته ایشان یادآوری مینماید که اشعار حکیم سراسر حکمت و عرفان است ، در بعضی از اشعار وی اصطلاحات فلسفی بکار برده شده است که بذهن و ذوق سلیم سنگین و مشکل بنظر میرسند ولی در حوزه های علمی روحانی اصفهان ، قم ، مشهد ، تهران و عراق عرب طلاب علوم الهی بدانها مترنم هستند و دیوان اسرار سبزواری سهمرتبه در تهران و اصفهان بچاپ رسیده است.